

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه

۱۱ اپریل ۲۰۲۳



یونس نگاه

سیاست مهمترین عمل اجتماعی

(۱)

آدم‌ها زمان بسیاری را صرف شناخت خود می‌کنند. از گذشته‌های دور کندوکاو در خود و رفتارهایش، بخش مهم جست‌وجوی انسان‌ها بوده است. ما در مسیر این کندوکاو و برای معرفی خود و جایگاه ما در منظومه هستی، متوسل به دین، فلسفه و شعر شده و از جنبه‌های وجودی، روانی و اجتماعی به شناخت و تعریف خود کوشیده‌ایم. یکی از نتایج مهمی که در این جست‌وجوها به دست آورده‌ایم، آگاهی از ظرفیت ویژه ما در کار شناخت است. ما می‌دانیم که در شناخت پدیده‌ها چند گام فراتر از حیوانات دیگر می‌رویم و تنها به غرایز و احساسات خود بسنده نمی‌کنیم، بلکه یافته‌های حسی را در ترازوی تجربه به ادراک و از آن‌جا به کمک عقل و ظرفیت تحلیل و تجزیه به مرحله انتزاعی مهمی که شناخت می‌نامیم، ارتقاء می‌بخشیم. این توانایی، امکان فوق‌العاده‌ای در اختیار بشر قرار داده، ولی در عین حال خطرات بسیاری را سر راه ما گذاشته است. شناخت را اگر به محصول نهایی تشبیه کنیم، اطلاعاتی را که از طریق حواس به دست می‌آوریم، مواد خام‌اند. از همین رو گاهی چون محصول جعلی، به دلیل اطلاعات نادرست، آگاهی و تجربه ناکافی در پروردن آن اطلاعات و کمبود مهارت در استنتاج، شناخت ما معیوب بار می‌آید. خیلی از وقت‌ها دچار توهم شناخت می‌شویم و آگاهی معیوب و برداشت‌های توهم‌آمیز، ما را به دردهای سر بسیار مواجه می‌کند. شناخت معیوب به خصوص در امور پیچیده اجتماعی و سیاسی، منبع رنج‌های بسیار می‌گردد. مثلاً ما افغان‌ها ظاهراً از وضعیت سیاسی خود آگاهی و تعدادی از ما می‌توانیم ساعت‌ها از چند و چون اوضاع سیاسی وطن سخن برانیم. کسانی از ما حرکت‌های سیاسی راه می‌اندازند، حزب و سازمان می‌سازند، اعلامیه و بیانیه صادر می‌کنند، نسخه می‌پیچند و راه حل ارائه می‌کنند، اما در جامعه تحول مثبتی رخ نمی‌دهد و آن اعلامیه‌ها و راه‌های حل به چشم دیگران جدی نمی‌آید و تحرکی خلق نمی‌کند. چرا؟ یک جواب می‌تواند این باشد که صادرکنندگان اعلامیه‌ها و راه‌های حل، آنانی که حزب و حرکت

سیاسی راه می‌اندازند، شناخت مبهم و توهم‌آمیز از وضعیت سیاسی کشور دارند، در تهیه اعلامیه و ساختن حزب سیاسی تعهد کافی ندارند و در واقع آنان تاجرانی‌اند که حزب و اعلامیه به بازار عرضه می‌کنند. پاسخ دیگر شاید این باشد که شناخت آدم‌ها محصول جایگاه طبقاتی و قشری‌شان است و آنچه به چشم یک فعال سیاسی مسأله جمعی می‌آید، از نگاه دیگران بیان منافع فردی یا قشری در قالب عمومی می‌نماید، از این رو یافتن نقاط مشترکی که بتواند اقشار وسیعی را در یک حرکت سیاسی سازنده و مترقی گردهم آورد، مشکل آفرین می‌شود.

سیاست مهم‌ترین آزمونگاه ظرفیت آدم‌ها در شناخت خود و اجتماعش است. به رغم آن‌که خیلی از هموطنان ما، سیاست را معادل چال‌وفریب، فن دزدی آراء و جعل حمایت مردم، مهارت جنگ‌اندازی و دشمن‌تراشی می‌دانند، این، مهم‌ترین عمل اجتماعی انسان است. بدون سیاست، زنده‌گی اجتماعی ممکن نیست و هرچه جوامع پیچیده‌تر باشد، سیاست نیز الزامی‌تر می‌شود. بدون سیاست، نمی‌توانیم روابط اجتماعی را مدیریت کنیم، امور اجتماع را نظم بخشیم و کار توزیع منابع و تأمین امنیت را سامان بدهیم. دوری جستن از سیاست، نفرت از تحزب، روگردانی از تدابیر پیچیده و پرزحمت تنظیم امور جامعه و دل‌بستن به دعا و ملا یا تسلیم شدن به روال طبیعی، بحران‌آفرین است. وضعیت بحرانی امروز ما ممکن است برای برخی نتیجه سیاسی شدن بیش‌ازحد امور به نظر برسد، اما واقعیت این است که این بحران محصول ناتوانی سیاسی ما است. بحران کنونی عوامل بسیار دارد، ولی انفعال سیاسی تعداد پرشماری از تحصیل‌کردگان و در نتیجه انفعال بخش بزرگی از جامعه که در سطح خانواده، محله، جای کار و مراکز تعلیم و تحصیل از این جمع منفعل الگو و انگیزه می‌گیرند، عامل مهم و بسیار اثرگذار در شکل‌گیری آن است. ترویج نفرت از سیاست، در بیست سال دوره جمهوری اسلامی به‌طور وسیع و نظام‌مند جریان داشت. تجربه جنگ‌های تنظیمی و رنج‌هایی که سیاست‌های ناکام گروه‌های راست و چپ برجا گذاشته بودند، باعث شد که هم از دستگاه‌های رسمی، عمل سیاسی جمعی و سازمانی نکوهش گردد و در برابر تمایل مردم به ایجاد حزب و سازمان کارشکنی شود و هم از سوی دانشگاهیان و تحصیل‌کردگان بدبینی علیه عمل سیاسی و تأکید بر اهمیت ارتقای مهارت‌های فنی عاری از سیاست تبلیغ شود. از همین رو حرکت سیاسی که بتواند با بنیادگرایان در کسب حمایت مردم و بسیج نیروهای اجتماعی رقابت کند، به وجود نیامد. دانشگاه‌ها، مراکز تعلیمی و نهادهای مدنی و رسانه‌ای که در وضعیت شکننده و بحران‌زده افغانستان باید این ظرفیت مهم انسانی (عمل سیاسی) را صیقل می‌زدند و آنان را به مهارت بهره‌گیری از نیروی جمعی مجهز می‌کردند، متأسفانه مشغول ترویج سیاست‌زدایی بودند. حضور نیروهای خارجی و تکیه‌گاه فریبنده‌ای که آن حضور خلق می‌نمود، نیز باعث شده بود که روشن‌فکران و تحصیل‌کردگان مأموریت خود را فراموش کنند و به این غفلت دچار گردند که گویا نیروئی فراتر از توان جمعی خود ما افغان‌ها در حال سمت‌وسو دهی جامعه به سوی ثبات و رفاه است. نهادهای شکلی که با پول و برنامه حامیان خارجی راه افتاده بودند، از جمله پارلمان و شوراهای ولایتی، ده‌ها حزب سیاسی و نهادهای پرشاخ‌وبرگ حکومتی، همه با ظواهر فریبنده‌ای که داشتند، به گسترش و تداوم آن غفلت کمک کردند. روشن‌فکران و تحصیل‌کردگان ما بی‌توجه به وضعیت شکننده مملکت و فاصله تاریخی ما با جهان غرب، از فردگرایی افراطی آن جوامع الگو گرفتند و در نتیجه طبقه متوسط کشور به مجموعه‌ای از افراد بریده از محیط اجتماعی و فاقد ظرفیت عمل سیاسی بدل شد، در حالی که خلاف جوامع غربی نهادی که بتواند هنگام ضرورت نیروی این افراد را به مسیر عمل جمعی سوق دهد، وجود نداشت. این‌گونه، حلقه مهمی در سیاست افغانستان مفقود شد و توده مردم بدون رهبری در میدان تروریسم و تفرقه ماندند.

اصولاً تحصیل‌کردگان، فعالان فرهنگی و سایر اقشار طبقه متوسط باید بیش از هر طبقه اجتماعی دیگر از نظر سیاسی فعال‌تر باشند، مانع انحصار قدرت و ثروت و مانع غارت مردم از سوی فرصت‌طلبان و معامله‌گران گردند. اما در

بیست سال دوره جمهوری اسلامی چنین نشد و در جبهه ضد طالب روحیه مخالفت با عمل سیاسی، ظرفیت جمعی جامعه را برای ایستادن در برابر تروریسم و بنیادگرایی خنثا کرد. فرهنگ فعالیت صنفی نیز به دلیل همین روحیه ریشه نگرفت و نهادهائی چون پوهنتون کابل که زمانی به تکثیر روحیه مبارزه و کار جمعی، فعالیت‌های صنفی و سیاسی مشهور بودند، چنان ساکت و منفعل ماندند که در سال‌های پایانی جمهوری اسلامی، جز تحرک حلقات سلفی و بنیادگرا هیچ حرکت سیاسی در آن نهادها دیده نمی‌شد و هزاران استاد دانشگاه و ده‌ها هزار محصل در سراسر کشور به انسان‌های منفعل و تماشاچیان فروپاشی بدل شده بودند. هنرمندان، شاعران، روزنامه‌نگاران، داکتران، انجینران، مدیران و مأموران بسیاری که داشتیم، اگرچه در دفاتر و محافل به ده‌ها و صدها تن گردهم می‌آمدند، از خطرات پیش‌روی جامعه آگاهی نسبی داشتند و در پی تدابیر فردی برای نجات بودند، اما به دلیل ناتوانی در بهره‌گیری از مهم‌ترین مهارت بشری، عمل سیاسی، قادر به هیچ اقدام جمعی نمی‌شدند. این‌گونه، محیط برای رویش قارچ‌های سیاسی زهری مساعد شد و در کنار چند درجن حزب و سازمان سیاسی پروژه‌محور، بی‌برنامه و فاقد رابطه زنده با مردم، گروهی از سازمان‌های تندرو مذهبی شکل گرفتند که از نارضایتی و بی‌پناهی مردم تغذیه می‌کردند.

امروز نیز، انفعال سیاسی مشکلی بزرگ است. در واقع اکثریت منفعل سیاسی و اقلیت بیش‌فعال اما ضدترقی، توازن را در زندگی ما به هم زده است. ما به گله‌های بزرگی بدل شده‌ایم که با شلاق تعدادی چوپان سیاسی به مسیرهایی که دوست نداریم، از رفتن در آن‌ها دایم شکوه می‌کنیم و گاه می‌دانیم که آن مسیرها به نخاسی و مسلخ منتهی می‌شوند، هدایت می‌شویم. گروهی از ما نارضایتی خود را از این وضعیت با دشنام به هر کسی که دست به اقدام سیاسی می‌زند، حزب و حرکتی راه می‌اندازد و سخنی از چگونگی اداره و دولرداری به زبان می‌آورد ابراز می‌کنیم و گروهی دیگر با سکوت و بی‌توجهی ناامیدی خود را نشان می‌دهیم. اما، مسأله این است که مشکل سیاسی و بحران دولرداری را بدون کار سیاسی نمی‌توان حل کرد. ما ناگزیریم سیاسی باشیم. انسان که با توانائی‌اش در شناخت و کسب آگاهی از حیوانات دیگر جدا می‌شود، بدون عمل سیاسی نمی‌تواند از آن ویژگی به سود بهبود زندگی اجتماعی بهره بگیرد. همان‌طوری که شناخت توهم‌آلود، خام و سطحی ما را در زندگی فردی و اجتماعی دچار دردهای سر پرهزینه می‌کند، سیاست نیز می‌تواند دروغین، انحصاری، ضد مردمی و ویرانگر شود. راه نجات اما تعطیل قوه شناخت یا دوری جستن از مهم‌ترین عمل اجتماعی ما (سیاست) نیست، بلکه موظفیم بیشتر تحقیق کنیم، از تجارب ناکام بیاموزیم و ناتوانی‌های سیاسی خود را در سطح فردی و جمعی تشخیص داده و اصلاح کنیم.

از این رو بر همه ما لازم است که سیاست را جدی بگیریم و برای یافتن راحل سیاسی از این بحران تحقیق و مذاکره کنیم. من در روزهای آینده نکاتی را به ادامه این مقدمه شریک خواهم ساخت.